



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۲/۶



حامد نوید

ضرورت پاسداری از ارزشهای فرهنگ ملی

ایکاش درجهانی میزیستیم تا انسانها سرزمین های را که خداوند برای نسل بشر به ودیعه گذاشته با مرز های خود ساخته و با عطش قدرت طلبی ها وسلطه جویی ها به کشورهای گوناگون تقسیم نمیکردند، اما اکنون که جهان به دولت های ملی با سرحدات معین، نامهای معین و منافع ملی و اقتصادی معین انقسام یافته و هرکشوری تلاش دارد تا در راه احیای تاریخ، فرهنگ و هویت ملی خود کوشا باشد، ما نیز وظیفه داریم تا در راه شناسایی بیشتر فرهنگ ملی خویش سعی ورزیم و آنچه را گذشتگان ما با شیرۀ جان وعصارۀ فکر خویش پروریده اند به همه معرفی داریم .

هنر پدیده ایست ناب، مبراء از سلطه جویی های سیاسی و منزله از برتری جویی های نژادی. آثار هنری و چکامه های ادبی که از نهاد آدمی بر میخیزند عقاید، افکار و طرز دید جوامع انسانی را در مراحل مختلف زندگانی بشر ابراز میدارد. هر جامعه و هر ملت از خود فرهنگ وثقافتی دارد وحراست این ارزش ها برای بقای معنوی جوامع بشری و ملت ها امریست مهم و بس حیاتی. ازاینرو در تمام کشور های جهان از آبدات تاریخی و موزیم های ملی حراست جدی به عمل می آید، ولی دریغا که ضربات مهلکی در جریان سالهای جنگ و خونریزی بر پیکر فرهنگ شکوهمند افغانستان وارد آمد و یک تعداد از آثار بسیار ارزشمند سرزمین کهنسال افغانستان کاملاً از بین رفت و یا تاراج گردید.

آنچه از نگاه تاریخ هنر و روابط فرهنگی اجتماعات انسانی اهمیت فراوان دارد، همانا بررسی طرز دید و افکار یک جامعه در عرصه قرون است که در آثار هنری آن تجلی میابد. اکثراً هنرشناسان شرایط محیطی وضعیت طبیعی وحتی اقلیم یک حوزه فرهنگی را که در آن شیوه های هنری رشد مینماید ارزیابی میکنند. ازاینرو تشابهات هنری ایکه در آثار کشف شده از شمال و جنوب سلسله جبال هندوکش به ملاحظه میرسد قابل توجه می باشد. این امر بازگو کننده این حقیقت است که موقعیت جغرافیایی افغانستان و شرایط اقلیمی و طبیعی خاص آن تسلسل و تداوم فرهنگی بی را در نشیب و فراز زمانه ها پرورش داده که آمیزش تاریخی باشندگان آنرا بیان میدارد. بطور مثال تشابه ساختمانی قلعه ها وحصار های نظامی از بلخ تا نیمروز و فراه، واز هرات تا غزنه و کابل، زاده شرایط اقلیمی خاصی می باشد که این تشابهات را به بارآورده است.

من این رساله را بخاطری مینگارم که در نتیجه درگیری های فکری ما افغانها به مسایل گوناگون ازمدت زمانبست که حقوق فرهنگی افغانستان درسطح جهانی بصورت کل اغماض گردیده و در دیدگاه بسی مردم جهان این

سرزمین تنها معبری بوده که دیگران فرهنگ آنرا رنگ بخشیده اند. بدیهیست که این طرز دید یا از روی بیخبریست و یا روی ملحوظات مشخصی سازماندهی میگردد، زیرا موجودیت آثار هنری و آبدات باستانی فراوان مانند معبد شکوهمند سرخ کوتل، تخت رستم، استوپه های متعدد مس عینک، دیوارها و دژبندی ها کهن بلخ و فراه، کاخ با عظمت لشکرگاه یا لشکری بازار، منار جام غور و مناره های مصلای هرات، ارگ هرات (قلعه اختیارالدین)، دیوارهای قدیم کابل، آثار هنری بامیان و صدها آبدۀ تاریخی دیگر برخلاف آنرا ثابت میسازد. وقتی از غنامندی فرهنگ و مدنیت های باستانی ای که در نشیب و فراز زمانه ها در افغانستان شگوفاً شده صحبت به عمل می آید، مراد از ظهور پی در پی مکاتب هنری ای اند که در ادوار مختلف تاریخ توسط هنرمندان بزرگی که اکثراً نا شناخته مانده، ایجاد گردیده است.

شاید عده ای فکر کنند که من این موضوع را به خاطر افغان بودنم مطرح مینمایم، اما حقیقت امر اینست که سرزمین ما از نگاه داشتن آثار هنری و ادبی واقعا بسیار غنی و سرشار از آبدات ناب و منحصر به فرد است. آثار هنری در حقیقت مانند آئینه تمام نمایی اند که خصایل فرهنگی اجتماعات بشری را با پیرایگی و صداقت بازگو مینمایند. بطور مثال، تکرار و تداوم شیوه های هنری کشف شده از بغلان، بگرام، کابل، لوگر و معبد هده در جلال آباد و آثار شکوهمند بامیان در ادوار پیش از اسلام این حقیقت را با وضاحت نشان میدهند. بهمین ترتیب آثار تاریخی بدست آمده از بلخ تا غزنه و غور و از کندهار و هلمند تا هرات، بیانگر این تسلسل و تداوم فرهنگی در ادوار اسلامیست.

مطالعات دقیق و گسترده باستانشناسی Archeology و انسان شناسی Anthropology نشان دهنده این واقعیت تاریخی میباشد که سلسله جبال هندو کش شمالی و جنوبی و کوه بابا، ستون فقرات فرهنگی آریا ورته، آریا ویجه یا (آریا نای کهن) را تشکیل میداده و این کهساران پیوست بهم، تا کنون همین نقش مهم را دارا اند. درین رابطه پروفیسور پراد اوکتر سکیرویجو از ناروی، استاد یونیورستی هارورد به اساس مطالعات دامنه داریکه در پشت و سرودهای گاتهای اوستا نموده موقعیت منطقی آریانا ویجه را دربین حوزه ایتومند (هلمند) و باختر (بلخ) در دامنه های کوه هندوکش و کوه بابا تعیین نموده است.¹ این امر نمایانگر ساختار اجتماعی و شرایط جغرافیایی افغانستان است که خصلت هنری متمایز آنرا از نگاه شیوه کار و از لحاظ شرایط محیطی بیان میدارد.

از سوی دیگر، پدیده های هنری افغانستان با وجود شباهت های عمومی آن با آثار هنری منطقه، دارای هویت هنری خاصی اند که آنرا از نگاه شیوه کار و محتوی، تا اندازه زیادی از آثار هنری کشور های همجوار متفاوت و متمایز میسازد. بطور یقین میتوان گفت که شگوفایی هنرهای بصری در سرزمین آریانای کهن و محدوده

¹ Harā, Iškata, Hindukush and Koh-i- Baba, mentioned in Yasht according to Prof. Prods Oktor Skjaervo, Harvard University Prods Oktor Skjaervo (1991). *The Gathas of Zarathustra: and the other old Avestan Texts.*

سرزمین فعلی افغانستان از شکوهمندی و گستردگی خاصی برخوردار است.² اما باکمال تأسف هویت فرهنگی افغانستان در سطح جهانی سخت مورد اغماض قرار گرفته و بصورت عمومی در اکثر کتابهای تاریخ هنر جهان که توسط نویسندگان غربی نگاشته شده کوچکترین ذکری از شیوه های ناب هنری افغانستان به عمل نیامده، درحالیکه شکوهمندترین پدیده های هنری مانند مجسمه های عظیم بامیان که به دلایل گوناگون سیاسی ویران گردید و نابترین سبک های هنری در محدوده سرزمین کنونی افغانستان ایجاد شده، به پختگی رسیده و در بسی موارد به سرزمین های دیگر پخش و گسترش یافته است؛ لیکن عده زیادی ازین واقعیت پر اهمیت تاریخی و فرهنگی آگاهی کامل ندارند. این نا آگاهی در رابطه به تمدن پارینه افغانستان در اثر سطحی نگری و عمومیت گرایی های تاریخ نگاران غربی در مورد مدنیت های شرقی از یکسو، و غفلت ما افغانها در رابطه با تثبیت هویت فرهنگی اصیل میهن ما، اکثراً ناشناخته مانده و یکتعداد زیادی از آثار ناب و گرانبهایی که باستان هنرمند فرزندان این سرزمین ایجاد شده در اکثر موزیم های معتبر جهان یا بنام هنر ایران و یا بنام هنر هند تسجیل گردیده است.

البته عده انگشت شماری از نویسندگان غربی کتابهای ارزشمندی را در مورد تاریخ هنر و ثقافت افغانستان نگاشته اند که نمیتوان آنرا نادیده گرفت. مانند کتاب "The Art of Afghanistan" هنر افغانستان³ نوشته دانشمند و مورخ بزرگ فرانسه ژنین ابویر Jeannine Auboyer منتشره سال ۱۹۶۸ به زبان فرانسوی و ترجمه انگلیسی، کتاب راهنمای تاریخی افغانستان اثر خانم ننسی دوپری Nancy Dupree منتشره سال ۱۹۷۷. در چند دهه اخیر نیز، ویکتور سیریانادی باستانشناس روسی و فردریک هیوبرت امریکایی کتابهایی را در مورد آثار طلا تپه به رشته تحریر درآوردند و همچنان وارویک بال کتابی را در باره آبدات تاریخی افغانستان نگاشته است.³ اما با وصف آن هنوز در کتابهای معیاری Standard تاریخ هنر جهان، نامی از افغانستان و آثار هنری ناب و غنای آن نیست. ازجانب دیگر باوصف کم توجهی حکومت افغانستان به تاریخ هنر و ثقافت این سرزمین کهنسال، بزرگانی چون مرحوم احمد علی خان کهزاد، مرحوم پوهاند حبیبی، شاد روان میر غلام محمد غبار و دانشمندان دیگر افغان نوشته های نهایت ارزشمند شانرا در ارتباط به فرهنگ غنی سر زمین ما، در یک مقطع زمانی که افغانستان هنوز دچار بی ثباتی ها نشده بود به ملت افغانستان و علاقمندان علم و دانش ارائه کردند، اما درین سه دهه اخیر که هجوم فرهنگی همسایگان افغانستان، بخصوص کشور های ایران و پاکستان به اوج رسیده، باید کتابهای بیشتری در مورد اصالت هنری و ادبی افغانستان با ارائه اسناد مؤثق به نشر برسد تا جلو تبلیغاتی را که بطور عموم اهداف مشخص سیاسی دارند بگیرد. درینجا باید متذکر گردم که جناب داکتر زمریالی طرزی، باستانشناس

² هنر های بصری به هنر های اتلاق میگردد که معیار های زیبایی و هنری آن توسط چشم انسان بررسی و ارزیابی گردد، مانند هنر نقاشی، خطاطی، طراحی و امثال آن. در زیر چتر هنر های بصری هنر معماری و هنر های تجسمی (مجسمه سازی و هیكلتراشی) نیز شامل اند.

³ Tillya Tape Necropolises in Northern Afghanistan. First published in 1985 by USSR Institute of Archeology and Sciences and Afghanistan Printing and Publishing State Committee (DRA), and were distributed by Baihaqi Books in Afghanistan

Frederic Hubert Hidden Treasures of Afghanistan, USA 2008

Ball Warwick, The Monuments of Afghanistan: History, Archaeology and Architecture, 2008

معاصر کشور رساله های تحقیقی متعددی را بزبان فرانسوی در رابطه با آثار تاریخی پیش از اسلام افغانستان نگاشته که بر پایه تحقیقات علمی استوار است. بهمین ترتیب آقای داکتر ظفر پیمان باستانشناس تازه نفس افغان کاوش های باستانشناسی قابل قدری را در مورد آثار بودایی کابل انجام داده و رساله های علمی قابل ذکری در مورد آثار دوره امپراتوری کوشانی ها و یفتلی ها بزبان فرانسوی نگاشته که خدمت بزرگی در راه معرفی مدنیت های شکوهمند پارینه افغانستان است. اما برای جلوگیری از هجوم فرهنگی همسایگان افغانستان که درین اواخر کسب شدت نموده، به کار مداوم و مثمر ضرورت مبرم داریم. ضربات مهلکی که در جریان سه دهه جنگ بر پیکر فرهنگ افغانستان وارد آمده نهایت درد آور و در برخی موارد جبران نا پذیر است.



پیکره سنگی از اصنام پیش از اسلام عربستان سعودی در نمایشگاه لندن

ازینرو باید برای تثبیت هویت فرهنگی افغانستان فعالیت های علمی و تحقیقی بسیار وسیع تری از آنچه تاحال انجام یافته روی دست گرفته شود. همه میدانیم که در جریان دهه نود تا سال ۲۰۰۱ عناصر افراط گرا متشکل از دسته های عرب، پاکستانی و گروه های بنیادگرای افغان زیر نام دین مقدس اسلام، به تخریب آثار تاریخی پیش از اسلام افغانستان پرداختند، درحالیکه در طی این سالها به آثار قبل از اسلام پاکستان در تکسیلا ونقاط دیگر آنکشور هیچگونه صدمه ای نرسید و آثار تاریخی پیش از اسلام عربستان سعودی که دولت آن در تقویه بنیاد گرایی افراطی کوشاست، در طی سالهای اخیر در موزیم های معتبر جهان مانند موزیم برلین و لندن به نمایش گذاشته شد.

برای اثبات این قول لطفا به تصاویر بنهای پیش از اسلام عربستان سعودی که از طرف مقامات رسمی آنکشور با دقت نگهداری میشود توجه نمایید. درحالیکه معبد بُت پرستی مداین صالح واقع در چار صد کیلو متری مدینه منوره از طرف دولت سعودی حفظ و مراقبت میگردد و معبد بودایی تاکسیلا در پاکستان برای جلب سیاحان بین المللی مورد حفاظت جدی قرار دارد، سوال درینجاست که چرا مجسمه های عظیم بامیان زیر عنوان تطبیق شریعت اسلامی توسط طالبان که از سوی ایندو کشور حمایه و تمویل میگرددند تخریب گردید؟ مبرهن است که درینجا انگیزه های دیگری غیر از مسائل شرعی وجود داشت.

بهمین ترتیب معبد هده که به اساس مطالعات بزرگترین دانشمندان و تاریخ نویسان جهان چون آلفرد فوشه Alfred Foucher و پروفیسور برنارد Bernard یکی از مهمترین مراکز فرهنگی جهان کهن در ادوار پیش از اسلام

بشمار میرفت کاملاً ویران گردید. بنابر نتایج تحقیقات باستان شناسان معبد هده جلال آباد، سیر تاریخی گسترش هنر هلینیستیک باختری را که در عهد شاهان کوشانی با فلسفه بودیزم درآمیخته بود، بسوی حوزه سند تمثیل مینمود.



مجسمه سر یک (بودهپستوا)⁴ از معبد هده جلال آباد که از نگاه زیبایی هنری، تناسب و پختگی کار، همسری با پیکره های هنر پیشرفته یونان و روم باستان میکند.

ننگرهار امروزی یا نگارا ویهارای کهن از نگاه فرهنگی دربی بود برای پخش مدنیت فرهیخته باختر بسوی حوزه اندوس و سرزمین هند، واز نگاه تجارت نقطه اتصال میان هندوستان و سرزمین باستانی چین. همچنان معبد بزرگ بامیان که درگره مرکز راه ابریشم قرار داشت، مظهر موجودیت روابط اقتصادی و فرهنگی بسیار دیرینه میان چین و هند از طریق افغانستان بود. بدهیست که شواهد تاریخی پراهمیتی چنین، برای سیاست مداران دولت جدید التأسيس پاکستان قابل تحمل نبود. از اینرو از اوایل دهه هشتاد که با حمله شوروی بخاک افغانستان فرصت عظیمی برای پاکستان مساعد گشت مفکوره تخریب آثار تاریخی کهن افغانستان آغاز شد و اولین ویرانگری عمدی و سازمان دهی شده در اوایل دهه هشتاد، تخریب معبد باستانی هده در ولایت ننگرهار بود. از معبد باستانی

⁴ یعنی بودای آینده یاکسی که در اثر ریاضت و نکوکاری درآینده به مقام بودایی میرسد

هده بیش از ۲۵۰۰۰ مجسمه نهایت ظریف در جریان کاوشهای جداگانه کشف گردیده بود که شکوهمندی هنر قدیم افغانستان را در دوره کوشانیها (قرن دوم الی پنجم میلادی) نشان میداد. جای تأسف فراوان اینست که یکتعداد بیشماری از نوجوانان افغان دیگر معبد بینظیر هده را دیده نمیتوانند تا زیبایی های هنری آنرا از دیدگاه خود ارزیابی نمایند، هم چنانی که برای این نسل و نسل های آینده کشور، پیکره های بزرگ بامیان هم جزئی از افسانه ها خواهد بود.



پیکره بودا و هرکولیس از معبد هده قرن سوم میلادی که دیگر وجود ندارد

در دهه نود تخریب سیستماتیک میراث های فرهنگی افغانستان آغاز گردید؛ تاراج آثار تاریخی آی خانم در ولایت تخار توسط قوماندانهای محلی و قاچاق آن به خارج از کشور، چپاول گنجینه های ذیقیمت زرین میرز که در ولایت پکتیا به تحریک پاکستان، تخریب، منار چکری در ولایت کابل توسط قوماندانهای جهادی، تخریب تپه سردار در ولایت غزنی در زمان تسلط طالبان و مهمتر از همه تخریب پیکره های عظیم الجثه بودا در ولایت بامیان توسط طالبان، زیان های جبران ناپذیر تاریخی و فرهنگی را نه تنها برای افغانستان بلکه برای جهان بشریت به بار آورد.

جنگهای دهه ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲ برای آثار تاریخی افغانستان، مانند دوره جنگهای افغان و انگلیس که در سده نهم اتفاق افتاد، دوره تباہ کنی بود. میگویند وقتی استعمار در کشوری راه یابد مهلکترین ضربات بر فرهنگ و ثقافت آن ملت وارد می آید. در سده نهم آبدات تاریخی مهم و ارزشمند افغانستان در هرات، قندهار، غزنی و کابل در اثر ضربات مدھش توپخانه انگلیس ویران گردید و در دهه هشتاد و نود میلادی، عین حادثات تباہ کن به گونه دیگری و با بازیگران دیگری دو باره تکرار یافت.

تا جاییکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد در دوره جنگهای افغان و انگلیس صدمات بیشتری به آبدات تاریخی مربوط به ادوار اسلامی وارد آمد، و اما در دهه هشتاد و نود میلادی آثار دوره های پیش از اسلام افغانستان، بخصوص آبدات تاریخی ایکه بر سر راه ابریشم قرار داشتند انهدام گردیدند که نکته ایست قابل تأمل و توجه عمیق. در جریان سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۳ یعنی دوره آغاز جنگ های داخلی، تعداد زیادی از آثار معتبر موزیم ملی افغانستان در کابل به سرقت رفت و چپاول ساحات تاریخی کشور ادامه یافت. متأسفانه هنوز هم آثار به سرقت رفته افغانستان در مارکیت های اروپا، جاپان و امریکا از طریق شرکت های خصوصی وبه گونه انفرادی به فروش می رسد.

بهمین ترتیب تخریب آبدات تاریخی مهم عهد امانی مانند طاق ظفر پغمان و قصر های شکوهمند دارالامان و تپه تاج بیگ که یادگار دوره استرداد استقلال سیاسی افغانستان از استعمار برتانیه میباشد، بسیار سوال برانگیزاست که باید بالای آن تحقیق جدی و دقیق صورت گیرد تا علل واقعی آن جستجو گردد. هجوم فرهنگی پاکستان و ایران بر افغانستان دلایل مشخص سیاسی و اقتصادی دارد که باید در مبحث جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد.

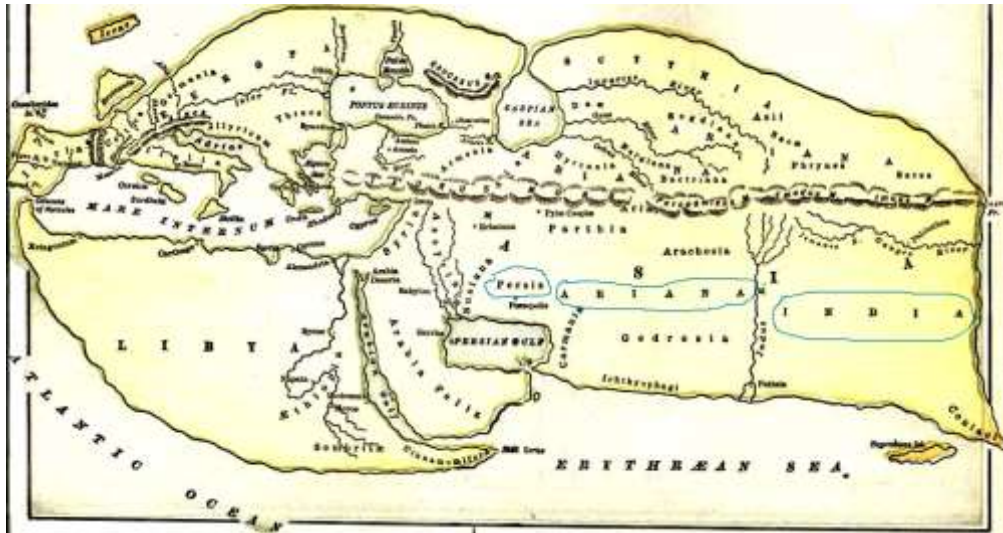


سرنای باستانی باختری ومجسمه کهن قوچ کوهی بدخشان مربوط هزاره سوم پیش از میلاد مسیح

از جانب دیگر ادعا های بی پشتوانه علمی یکتعداد زیاد نویسندگان ایرانی مبنی بر اینکه گویا تمدن پارینه افغانستان جزء از فرهنگ "ایران بزرگ" است نمونه ای از هجوم فرهنگی روز افزون ایران به کشور ماست، که متأسفانه در فقدان معلومات موثق علمی و قابل دسترس به نسل جوان افغانستان ذهنیت عامه را در راه شناخت مدنیت های شکوهمند شگوفا شده در میهن آبابی شان، تا اندازه زیادی مغشوش گردانیده است. درحالیکه درتمام اسناد کهن دست اول تاریخی چون ریگودا و اوستا اصطلاحات آریا ورته و آریانا ویجه که در محدوده سرزمین فعلی افغانستان موقعیت بیشتر داشته، ذکر یافته و ایران کنونی بنام پارس یاد گردیده است.

دراسناد باستانی یونان مربوط ۲۴۰۰ سال پیش یعنی قرن سوم ق.م مانند نقشه ارتاستینس Eratosthenes و نوشته های استرابو Strabo قرن اول ق.م کلمه آریانا با وضاحت ذکر است، اصطلاحات "ایران بزرگ"، "ایران زمین" و "ایران شهر" که نام باستانی آن پهره یا فهرج بود و از سال ۱۹۳۷ به این نام مشهور گشت ساخته و

با تحولات سیاسی‌ایکه در دههٔ ۱۹۳۰ در اروپا پدید آمد، با ظهور هیتلر مسایل بتترتری نژادی آری‌ن‌ها Pan Iranism دوباره اوج گرفت و در چنین آوانی‌نشریه‌ای زیرعنوان «نامهٔ ایران باستان» برای نخستین بار با اجازه و پشتیبانی حزب نازی آلمان در برلین به نشر رسید.



متعاقب آن شاه رضا در سال ۱۹۳۵ اسم کشورش را از فارس به ایران تبدیل نمود و با استناد به فتوحات کوروش هخامنشی اصطلاح Greater Iran (ایران بزرگ) به میان آمد. البته درین مباحثه هیچگونه مطلبی از عدم ارزش نهادن به فرهنگ و تاریخ ملت همسایه ما ایران نیست، اما از آنجاییکه نمیتوان فرهنگهای یک خطه بزرگی را که از ثقافت های زیاد انسانی در طول زمانه ها ایجاد گردیده و هریک دارای مشخصات و ممیزات فرهنگی خاصی بوده اند، در زیر چتر فتوحات دو هزار و پنجاه سال پیش کوروش، مهر تصاحب زد.

اگر مراد از کشور کشایی باشد، چنگیز نیز بزرگترین امپراتوری را در قرن سیزدهم میلادی ایجاد کرد که از دشتهای گوبی تا بغداد وسعت داشت. پس آیا این ساحه وسیع همه مربوط مغلستان میگردد؟ البته هرکشوری حق دارد تا برای زنده نگهداشتن افتخارات تاریخی اش کاری کند، اما نه با قیمت پامال نمودن ارزش های تاریخی

(January 1998): 1–3

دیگران. این نوع طرز دید ها نه تنها جوامع انسانی را از هم دور نگه میدارد، بلکه باعث ایجاد غرور ملی کاذبی در میان مللی که قرن‌ها در گرداب فقر، بیسواد و استبداد دست و پا زده اند، می‌گردد چون حکومت می آیند و میروند اما ملت ها همواره پا برجا می مانند.

درین شکی نیست که پارس قدیم نیز در ادوار پیش از سلام یا قبل از عصر فتوحات اسلامی تاریخ فرهیخته ای داشته است، اما از نگاه شیوه های هنری بخصوص هنر پیکره سازی، آثار فارس قدیم بیشتر به شیوه های هنری بین النهرین شباهت داشته و با آثار هنری افغانستان تفاوت کلی دارد. بر علاوه آثار هنری بلخ مربوط هزاره دوم ق.م و همچنان مدنیت حوزه هیلمند و ارغنداب که نمونه های آن از مندیگک و دیموراسی غندی قندهار بدست آمده چندین قرن از دوره رویکار آمدن دولت هخامنشی فارس قدامت دارند. پس این مدنیت کهن نمیتواند دنباله فرهنگ چندین قرن جوانتر از خود باشد.

نتیجه:

با آنکه این حادثات سخت درد آورند، اما برای اطمینان خاطر آنانیکه به فرهنگ متعالی این کشور علاقمند استند باید به عرض برسانم که تمدن باستانی افغانستان آنقدر غنامند است که هنوز هم آثار ناب مدنیت های گذشته از قلب خاک آن بدر می آید و بر گنجینه های هنری جهان می افزاید.

خوشبختانه بعد از سه دهه جنگ فرصت مساعد گردید تا کاوش های باستان شناسی در سال ۲۰۰۲ از سر گرفته شود. یافته های جدیدی توسط تیم باستان شناسی افغان - فرانسه در ساحات مس عینک در ولایت لوگر، ولایت کابل و ولایت بلخ، مصداق این حقیقت است که افغانستان امروز، به گواهی اسناد تاریخی مهد شگوفایی مدنیت های بزرگی بوده و خاک این کشور کهنسال هنوز هم مانند لحافی بر روی آثار گرانبهای آن پهن گردید است. بطور مثال بیش از ۵۲ ساحه تاریخی در ولایات زابل، هیلمند، نیمروز و فراه وجود دارد که مربوط به دوره های بسیار باستانی، یعنی عصر مدنیت پهلواها یا پهلوانان و قهرمانان دوره اوستاییست که هنوز مورد مطالعه دقیق باستانشناسان قرار نگرفته و شاید در آینده معلومات بسیار ارزشمندی را در مورد تمدن های پارینه افغانستان فراهم نماید. همچنان ساحات تاریخی ولایات فاریاب و بادغیس نیز کاملاً مطالعه نگردیده اند.

چنانچه قبلاً نیز گفته شد موزیم کابل زمانی یکی از غنی ترین موزیم های منطقه محسوب می شد که در آن آثار با ارزش قبل از اسلام و بعد از اسلام نگهداری می گردید. اگرچه، بعضی از آثار مهم که برای شناخت عمیق و همه جانبه خلایق های هنری پارینه اهمیت بسزایی داشتند، دیگر وجود ندارند، اما باز هم جای خوشبختی است که در سال ۱۹۹۲ چند ماه قبل از شروع جنگ داخلی، بنابر تلاش های شجاعانه کارمندان موزیم کابل یک تعداد آثار بسیار ارزشمند تاریخی شامل کلکسیون های شیشه و عاج، متعلق به قرون اول و دوم میلادی همراه با مکشوفه های با ارزش از آی خانم، بگرام، و گنجینه نفیس (طلا تپه) از موزیم کابل به زیرزمینی های مستحکم ارگ جمهوری انتقال یافت و با منظوری رئیس جمهور وقت، دکتر نجیب الله نگهداری و از دیده ها پنهان گردید. این گنجینه ارزشمند در موزیم های بزرگ اروپا، استرالیا و ایالات متحده امریکا، در معرض نمایش قرار گرفت. بر علاوه یکتعداد آثار به سرقت رفته افغانستان با همکاری پولیس بین المللی و پولیس لندن به موزیم کابل دوباره برگشته که تا اندازه ای این خلای عظیم را پر نموده است. گرچه در فقدان یکتعداد آثار مهم تاریخی مانند پدیده

های هنری آی خانم و هده کار تحقیقی دشوار تر از پیش می‌گردد، اما با آنهم مکتب های هنری افغانستان بیانگر شرایط محیطی و ثقافتی بی اند که در آن مکاتب هنری متنوع رشد و پرورش یافته اند.



قصر باعظمت مندیگک قندهار از ۲۷۰۰ تا ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح

آثار تاریخی نه تنها بازتاب دهنده احساسات درونی و اعتقادات مذهبی هنرمند است بلکه در عین حال منعکس کننده رشد فکری، سطح دانش، و ارتقای اجتماعی یک نسل انسانیت است که در یک دوره معین تاریخ می زیسته و آثاری از خود بجا مانده اند. بطور مثال پیکره های عظیم بامیان نه تنها از نگاه هنری و تاریخی در خور اهمیت اند، بلکه از نگاه علم فزیک، Geology، جیولوجی، دانستن اناتومی وجود انسان و دانش مواد ساختمانی، بیانگر فهم هنرمندان آن زمان است. تراشیدن هیکل های عظیم الجثه بودا در قلب صخره های عمودی و مرتفع، نیازمند سنجش دقیق اندازه ها، مطالعه روشهای مؤثر هیکل تراشی، درک درجه سختی احجار و بکار بردن وسایل قابل استفاده و سنجش شده برای بسر رسانیدن اینکار بزرگ میباشد⁶.

در ازای تاریخ ما به فرمانروایانی بر میخوریم که مدنیت ها را ویران کرده اند و هم به فرمانروایان و شاهانی برمیخوریم که در تشویق علم و هنر کوشا بوده اند.

این حقیقت چه در تاریخ هنر اروپا و چه در تاریخ فرهنگ ملل مشرق زمین هویدا و مشهود است. زیرا در نهایت امر متفکرین، ادبا و هنرمندان یک جامعه باعث شگوفایی علم و هنر و ایجاد مکتب های هنری و ادبی میگردند. در واقع آثار هنری معرف دست آورد های فرهنگی ملت ها، ثقافت یک قاره و فراتر از آن، تاریخ بشریت اند. چنانچه در اثر کاوش های باستانشناسی اخیر در مغاره های بامیان هیأت باستانشناسان جاپانی⁷ نمونه های نخستین نقاشی رنگ روغنی جهان را پیدا کردند که مایه تعجب هنر شناسان در سراسر جهان گردید.

⁶داکتر زمربالی طرزی، باستانشناس معروف افغانستان درسالهای اخیر در جستجوی بودای خوابیده بزرگ به استناد یاداشتهای هوانتسانگ زائر چینی در بامیان است که تاکنون کار حفريات آن به پایه تکمیل نرسیده است.

⁷ Yoko Taniguchi, leader of the team of Japanese scientists

نقاشی های رنگ روغنی مغاره های بامیان از زمره بی نظیر ترین آثار هنری جهان کهن شناخته میشوند، زیرا این آثار حد اقل ده قرن قبل از اینکه رنگ روغنی در اروپا کشف گردد، در دیوار های مغاره های بامیان بکاررفته و فورمول ترکیب رنگهای آن آنقدر ارتقاء یافته است که پس از گذشت قرنها هنوز درخشش و جلای خود را از دست نداده است. از آنجاکه ترکیب نمودن رنگ روغنی یک عملیه پیچیده مربوط به علم کیمیاست.



نمونه ای از نخستین نقاشی های رنگ روغنی جهان، کشف شده از مغاره های بامیان

این امر سطح دانش ارتقاء یافته دانشمندان آنزمان را که در سرزمین ما میزیسته اند باز گو میکند. از جانب دیگر بسی پدیده های ناب هنری این سرزمین کهنسال هنوز دست نخورده است و شاید در آینده کشف گردد. خوشبختانه در جریان سفرهایم به افغانستان زمینه معرفت و شناسایی با تعداد زیادی از هنرمندان در حال ظهور و کار های نفیس شان برایم مساعد گردید، که استعداد فراوان، نو آوری های هنرمندانه و افکار بکرشان مرا به آینده رشد هنر در افغانستان بسیار امیدوار ساخت و هنوز هم به این یقین باور مندم .

به عقیده من از آنجاکه در طول چند دهه جنگ و همچنان در دهه اخیر نام افغانستان، متأسفانه در سطح رسانه های بین المللی با تروریسم و تجارت مواد مخدر گره خورده و ندرتاً از فرهنگ غنی آن صحبتی به عمل می آید، در مورد تاریخ افغانستان باید از جانب خود افغان ها کتابهای بیشتری به زبان های عمده جهان بخصوص در مورد چهره های هنری نو خاسته افغانستان و آثار بدیع شان نگاشته شود تا آنانیکه فقط از روی گزارشات سطحی نگرانه رسانه های بین المللی قضاوت های نا درستی در مورد افغانستان دارند، با چهره مثبت آن نیز آشنا گردند.